

شرکت داشته و تقریباً در تمام مراجع امنیتی، نظامی، انتظامی و قضائی دارای پرونده‌ها و سوابق سوء بسیاری بوده است.

البته تا سرحد امکان تمام سوابق مربوط به این شناسنامه و مشخصات مربوط به آن را در هر جا که امکان داشته است، محو و نابود کرده‌اند، اما نهایتاً بهتر آن دیده‌اند خود این شناسنامه را نیز نابود سازند و در مورد وی از شناسنامه‌ای استفاده کنند که نام خانوادگی مندرج در آن مصطفوی میباشد، زیرا خمینی هرگز، در سر تا سر زندگانی طولانی خود از آن نام و شناسنامه مربوط به آن، استفاده نکرده بوده و در هیچ اداره یا سازمانی سابقه سونی در ارتباط با آن نداشته است.

### ۳ - دوران جاافتادگی تا حدود ۶۰ سالگی

احراز مقام مدرسی در حوزه‌های علمیه! از ساده‌ترین کارهایی است که مبادرت به آن برای هر فرد معمم به آسانی میسر میباشد! لطفاً به شرح زیر که توسط رهبر و ولی امر فعلی مسلمانان جهان! راجع به حوزه علمیه! مشهد نوشته شده است ولی در مورد سایر حوزه‌های علمیه! هم مصداق دارد، توجه فرمایند:

**چگونگی احراز مقام استادی - احراز مقام استادی در حوزه**

علمیه مشهد [مانند سایر حوزه‌های به اصطلاح علمیه!] فقط دارای یک شرط است و اینکه محصلین و طلاب کسی را برای تدریس کتاب یا درس مورد نظرشان، شایسته و دارای صلاحیت تشخیص دهند. هنگامی که یک [!؟] یا چند نفر از طلاب این شایستگی را در شخصی تشخیص دادند، از وی خواهش میکنند که در س مورد نظر را برای آنان شروع کند.

( گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد - سیدعلی خامنه‌ای - صفحه ۸۲ )

از آغاز تأسیس حوزه‌های مذهبی جدید در نجف و کربلا، روشی به نام " مباحثه به جای تدریس " ابداع و مورد عمل قرار گرفته است که هر مدرسی با بکارگیری آن، توأم با کمی زرنگی و شارلاتانی، به آسانی میتواند بیسوادی خود را پرده‌پوشی کند و هیچ مدرسی، حتی برای تدریس در دوره خارج، احتیاج به سواد و معلومات چندانی ندارد و نیز تشخیص اینکه اطلاعات و معلومات هر یک از طلاب در چه حد و میزانی قرار دارد و وی در چه درسی ضعیف و در چه درسی قوی میباشد به عهده و اختیار خود طلبه واگذار شده است.

در کتاب " یک صد سال مبارزه روحانیت مترقی " ( جلد چهارم - عقبتی بخشایشی - صفحات ۴۸ / ۴۹ ) روش مزبور به شرح زیر معرفی شده و مورد تمجید قرار گرفته است:

" مباحثه نه تدریس - اگر طلبه‌ای بخواهد از طلبه دیگر که مدرس نیز هست از موضوع درس سوال کند، میرسد: شما چه چیز را مباحثه میکنید؟ مدرس هم بجای اینکه بگوید فلان درس را میدهم، میگوید: فلان موضوع یا مبحث را مباحثه میکنم. بطور کلی، در اصطلاح طلاب، تقریباً در تمام موارد به جای درس گفتن و درس خواندن مباحثه کردن به کار برده میشود.

... شاگردان قبلاً درس را مطالعه میکنند، در زمینه درس به کتابهای بسیاری مراجعه کرده اطلاعاتی بدست می‌آورند و سپس آنچه را که درک کرده‌اند، در معرض فکر استاد و شاگردان دیگر، که عموماً به موضوع درس واردند، قرار میدهند. و آنگاه، وقتی هر کس نظر و استنباط و عقیده خود را بیان کرد، در جلسه درس در باره همه نظرات و استنباطات بحث کافی میشود تا حق مطلب ادا گردد و حتی الامکان نکته‌ای در ابهام باقی نماند.

با این ترتیب، هرگاه روش "مباحثه بجای تدریس و بدون امتحان" در دانشگاهها نیز به مورد اجرا گذاشته شود به آسانی میتوان تمام دروس، حتی رشته‌های فنی و پزشکی را، توسط افرادی دیپلمه تدریس نمود!

**آیت‌الله منتظری** راجع به نحوه تحصیل خود نزد **خمینی** چنین گفته است:

... من قبل از اینکه **آیت‌الله پروجودی** به قم بیاید با درس اخلاق ایشان [خمینی] مانوس بودم، بعد به همراه شهید **مطهری** و جمعی دیگر از اول منظومه تا آخر الهیات را پیش ایشان خواندیم. آن دوره از درس منظومه ایشان از بیست نفر تجاوز نمیکرد. مدتی هم در درس اسفار ایشان شرکت میکردیم. بعد چون از بیان ایشان خوشمان می‌آمد به ایشان اصرار کردیم که یک درس اصول شروع کنند.

من و مرحوم شهید **مطهری** دو نفری **جلد دوم کفایه** را پیش ایشان شروع کردیم. ایشان در ابتدا فکر میکردند که ما میخواهیم سطح کفایه را بخوانیم. مقصداری از عبارات کفایه را خواندند و گذشتند. ما بناکردیم به اشکال کردن. ایشان گفتند: به این شکل مطلب پیش نمیرود. ما گفتیم: پیش نرود. گفتند: مگر سطح کفایه را نمی‌خواهید بخوانید؟ ما گفتیم: سطح آن لازم نیست.

بالاخره به این شکل ایشان خارج کفایه را شروع کردند و این دوره درس ایشان - از اول جلد دوم تا آخر آن - هفت سال طول کشید. فکر و استعداد ایشان خیلی خوب بود ولی حافظه ایشان خیلی قوی نبود ...

بالاخره تا آخر دوره هفت هشت نفر [۱] بیشتر نشده بودیم ...

(خاطرات آیت‌الله منتظری - ناشر: شرکت کتاب لوس آنجلس، کالیفرنیا - صفحه

## بحثی معترضه راجع به کتاب کفایه‌الاصول

منظور از "کفایه" که، بنا به شرح بالا، منتظری و مطهری جلد دوم آن را به مدت هفت سال با خمینی مباحثه میکرده‌اند، کتاب دو جلدی "کفایه‌الاصول" تألیف آخوند ملا محمد کاظم خراسانی میباشد.

ما در تاریخهای معتبر و مستند دوران قاجاریه، به نام یکی از ایادی و جاسوسان فرومایه انگلیس به نام ملا حسین هراتی برمیخوریم که در معیت یک نفر افسر انگلیسی به نام لیوتنان آرتور گونولسی در جهت انتزاع قسمتهائی از افغانستان، از جمله هرات، از ایران نقش داشته است. نویسنده این سطور نمونه‌ای از آن اسناد را به نقل از صفحات ۳۲۲ و ۳۲۳ - جلد اول تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ - تألیف محمود محمود - در صفحات ۲۳ و ۲۴ کتاب "خاندان امام خمینی" نقل نموده است.

این ملا حسین هراتی پدر آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مرجع بزرگ تقلید شیعیه می باشد که خود او نیز از حقوق‌بگیران انگلیس و دریافت‌کنندگان مستمری از وجوه مشهور به موقوفه عود بوده است و خوانندگان علاقمند میتوانند نام وی را همراه با شرح مربوط به آن موقوفه در جلد ۶ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ - تألیف محمود محمود و نیز در صفحات ۹۷ تا ۱۰۲ کتاب حقوق‌بگیران انگلیس در ایران - تألیف اسمعیل وائین، ملاحظه فرمایند.

همانطور که میدانیم، تعداد طلبه‌هائی که در جلسات درس هر یک از روحانیون در هر حوزه علمیه شرکت مینمایند همواره به عنوان

مهمترین شاخص برای اظهارنظر در مورد میزان علم و دانش آن روحانی و قدرت وی در بهره رسانی از علم و دانش خود به دیگران، مورد استناد قرار میگیرد. باز هم بطوری که میدانیم، از ابتدای تأسیس مراکز علمی جدید همواره تمام یا قسمتی از مخارج زندگی طلبه‌ها وابسته به شهریه‌های دریافتی از روحانیونی بوده که به طلبه‌های درس خود، شهریه میپرداخته‌اند. با این ترتیب هر طلبه ساعات هفتگی خود را طوری ترتیب میداده است که بتواند در جلسات مباحثه مدرسان بیشتری که شهریه زیاده‌تری پرداخت میکرده‌اند، شرکت نماید.

حال ای خواننده عزیز قضاوت بفرما که آیا در جلسات مباحثه کدام روحانی تعداد بیشتری طلبه شرکت میکرده‌اند؟ در حوزه درس یا مباحثه کاندیدانی که از منابع نامرئی؟ پولدار میشده و هر ماه مبلغ نسبتاً قابل توجهی به هر یک از طلبه‌ها پرداخت مینموده است، یا در حوزه درس روحانی باسوادی که شبانه‌روز رنج و زحمت تحقیق و بررسی را بر خود هموار میساخته، ولی آه نداشته است که با ناله سودا کند؟

البته میتوان گفت شهریه‌ای که توسط مراجع تقلید، از جمله **آخوند ملا محمد کاظم خراسانی**، به طلبه‌ها پرداخت میشده، معمولاً از وجوه سهم امام و سایر وجوه شرعی نیز تأمین میگرددیده است ولی خوانندگان گرامی باید بدانند که تشکیل جلسات بسیار شلوغ و چندین صد نفری، با شرکت طلبه‌های شهریه‌بگیر، با کمکهای نامرئی، قبل از رسیدن مدرسان شهریه‌پرداز به وجوه شرعی و سهم امام بوده و مهمترین وسیله جهت رسیدن آنان به مقام مرجعیت تقلید بشمار میرفته است.

مسئله دیگری که "پول" به نحوی غیر قابل انکار، ایفای "نقش اول" و زدن "حرف آخر" را به عهده گرفته است تألیف انواع کتابها، نشریات و رسائل توسط هر مدرس پولدار و هر مرجع تقلید میباشد. زیرا هر مدرس و روحانی پولدار میتواند با پرداخت مبلغی پول به تعدادی از روحانیون زحمتکش و محقق ولی مستحق، و نیز تعدادی از طلبه‌های خود (که به آنان تقریرنویس گفته میشود) از هریک از آنان بخواهد که در بعد از هر جلسه خلاصه‌ای از نتیجه مباحثه در آن جلسه را برای وی تنظیم کند و یا اینکه در موضوع خاصی که وی تعیین کرده است، برای او، به بررسی و تحقیق پردازد و نتیجه‌ی تحقیقات خود را در چند جزوه به او تسلیم نماید.

بعداً مدرس یا مرجع تقلید مذکور هر یک از آن جزوات را در اختیار یکی دیگر از مزدوران زحمتکش، باسواد و محقق دیگر میگذارد تا اینکه پس از مطالعه دقیق، نظرات اصلاحی و تکمیلی خود را راجع به آنها ابراز نماید.

در هر حال اینکار ادامه می‌یابد و نهایتاً، بر مبنای مطالبی که مورد پسند و قبول استاد دانشمند! قرار گرفته است، جزوه‌ها یا کتابهای بسیار جالب و ارزنده‌ای، به نام وی، با تیراژ زیاد و قیمت ارزان و یا حتی بطور رایگان (گاهی هم به زبانهای مختلف!) در تمام دنیای تشیع منتشر و توزیع میگردد و موجبات شهرت فوق‌العاده "مرجع تقلید آینده!" یا "آیت‌الله عظمای وقت" را فراهم میسازد.

کتاب در جلدی کفایه‌الاصول یکی از این قبیل کتابها میباشد، که در صفحات ۳۴۶ و ۳۴۷ کتاب زندگانی آخوند خراسانی - تألیف عبدالعسین مجید کفائی اسامی ۱۳ نفر از تقریرنویسان آن درج شده است.

این کتاب به زبان عربی نوشته شده است و تا کنون دهها حاشیه‌نویس و شرح‌نویس در مورد آن قلمفرسایی کرده و راجع به آن مطلب نوشته‌اند.

در خاطرات **آیت‌الله منتظری** در ادامه شرح مربوط به مباحثه جلد دوم کفایه‌الاصول با خمینی، چنین میخوانیم:

... بالاخره این دوره [کفایه] اصول ایشان تمام شد و ما دیگر در درس اصول ایشان شرکت نکردیم.

ایشان در دوره بعد کفایه [الاصول] جلد اول را شروع کردند، و این درس ایشان یکدفعه شلوغ شد تعداد شاگردان ایشان به پانصد، ششصد نفر هم رسید. آقای سبحانی هم که تقریرات درس ایشان را نوشته است همین قسمت جلد اول را نوشته است... (خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری - همان - صفحه ۹۵)

هنگامی که خمینی مطالب مندرج در جلد دوم کفایه‌الاصول را مباحثه میکرد، تا مدت هفت سال که آن مباحثه به طول انجامیده، جمعیاً هفت یا هشت نفر بیشتر در جلسات مباحثه ایشان شرکت نکرده بودند ولی همینکه مباحثه مطالب جلد اول همان کتاب را شروع کرد، به ناگهان جلسات درس ایشان شلوغ شد تعداد طلبه‌ها به پانصد، ششصد نفر رسید! چرا؟

ما بطور مسلم میدانیم که ایشان نه تنها به ناگهان، از منبعی نامرئی، پولدار شدند و دادن شهریه به طلبه‌ها را شروع کردند، بلکه به ناگهان به صورت یک روحانی فترس و سیاسی هم درآمدند و با کمال شجاعت و اطمینان بنای حمله به محمد رضا شاه پهلوی را نیز گذاشتند.

ضمناً هم میدانیم که در آن زمان خمینی نه تنها مرجع تقلید، بلکه حتی مجتهد هم نبوده است تا کسی رجوع شرعی برایش بفرستد و نیز هیچ

یک از مراجع تقلید وقت نسبت به او نظر خوب نداشته‌اند و پولی از وجوه شرعی در اختیار او قرار نمداده‌اند.

پس شهریه ماهانه برای پانصد شصت نفر طلبه که هر سال به مبلغ هنگفتی میرسیده از کجا تأمین میشده است؟

## آغاز ریاکاری و تظاهر به زهد و پارسائی

ظاهراً خمینی از اواخر پادشاهی رضا شاه بزرگ، تظاهر و تمرین برای رسیدن به مرجعیت تقلید را آغاز کرده و در ظاهر به صورتی کاملاً \* عابد و زاهد و مسلمانا\* در آمده است.

مهمترین وسیله برای رسیدن به اجتهاد و مرجعیت تقلید، ریاکاری و حقه‌بازی در جهت فریب دادن مردم ساده لوح میباشد و خمینی در این راه، ریاکاری را از حد گذرانده و به بالاترین درجه ممکن رسانده است. هر کس که در حال حاضر از گوشه‌ای از فتوای بیرحمانه این مرد جنایتکار آگاهی یابد، یقین خواهد نمود که وی در زندگی خود به هیچ چیز، اعم از خدا و پیغمبر و یا بهشت و دوزخ، و نیز به هیچ یک از اصول اخلاقی و انسانی پایندی و اعتقاد نداشته است.

مثلاً در آخرین ماههای پیش از انقلاب شوم اسلامی، راجع به دل‌رحمی او مخصوصاً رأفت و مهربانی‌اش با طبقه زیردست و افراد تهی‌دست داستانهای بر زبانها جاری بود و حتی این نویسنده در این رابطه داستانی خنده‌آور و عجیب از یکی از همکاران قمی خود، که برادرش از بستگان سببی با خانواده خمینی بود، شنید و آن اینکه این خمینی به قدری مهربان میباشد که حتی در گذشته از کشتن شپشهای موجود در پیراهن و



زیرپوش خود هم ابا داشته است. یعنی معتقد بوده است که شپش هم جان دارد و به اینجهت قابل ترحم میباشد. وی به مستخدم خانه خود سفارش کرده بوده است که برای تمیز کردن لباسهای وی از شپش، همواره به حیاط خانه برود و آنها را بگیرد و به دور بیاندازد.

در بالا هم دیدیم که سید احمد نیز ضمن مصاحبه غیرقابل تکذیب خود یکی از خصوصیات پدرش را چنین نقل کرده است:

... امام یک مگس را که توی اطاق هست امشی نمیزنند - امام یک مگس را که توی اطاق هست امشی نمیزنند [تکرار مربوط به اصل نوار میباشد] - آن مگس را میگیرند، در اطاق را باز میکنند و آن حیوان را بیرون میکنند!!!. میگویند یک حیوان چرا ما بگیریم چرا چیزش کنیم؟ ...

اخیراً از چند نفر از دوستان شنیدم که یکی از دختران خمینی نیز چندین پیش در یک مصاحبه رادیویی، مهربانی و دل‌رحمی پدرش را شرح داده و همان داستان جلوگیری وی از کشتن مگسها را به عنوان مثال ذکر کرده است.

حال ای خواننده گرامی، واقعاً آیا شما بجز این خمینی، در مورد شخص دیگری شنیده و یا خود دیده‌اید که آنقدر رثوف و مهربان باشد که حتی از کشتن شپشها و مگسهائی هم که مزاحمش بوده‌اند، دل نازکش به درد بیاید؟ واگر هم به فرض بسیار بعید قبول کنیم که چنین شخصی ممکن است وجود داشته باشد مسلماً نمیتوانیم قبول کنیم که وی در سر تا سر عمر خود حتی راضی به کشتن یک گنجشک شده باشد.

حال وقتی که ما به یقین میدانیم که نام این شخص در تاریخ بشریت در ردیف جنایتکاران بزرگ ثبت شده است، باید تظاهر وی به

ترحم بر شپش و مگس را نوعی ریاکاری زاهدانه تلقی نمائیم که متأسفانه در اکثر زاهدان وجود دارد.

در شهر Grand Prairie که متصل به Dallas در ایالت

Texas میباشد موزه‌ای قرار دارد موسوم به The Palace of Wax.

در این موزه مجسمه تعدادی از افراد مشهور جهان نیز قرار دارد که همگی از موم ساخته شده‌اند. از جمله این مجسمه‌های مومی چهار مجسمه از خونخوارترین و بیرحمترین جنایتکاران تاریخ بشریت در یک اطاق کنار هم گذاشته شده‌اند. یکی از این چهار مجسمه اختصاص به کشور عزیز ما ایران دارد و آن مجسمه خمینی است! آری مجسمه روح‌الله خمینی به عنوان یکی از چهار جنایتکار بزرگ تاریخ بشریت!!

حال اگر هم ما معتقد باشیم که از ابتدای تاریخ بشریت تا کنون، جنایتکاران بزرگ دیگری نیز وجود داشته‌اند که میتوان آنان را کم و بیش در ردیف، و حتی شاید بالاتر از، خمینی قرار داد ولی در هر حال این امر در اینکه خمینی نیز در زمره جنایتکاران بزرگ تاریخ میباشد، تغییری به وجود نمی‌آورد.

خمینی از اولین روزی که به قدرت رسید تا روزی که دست اجل شرا او را از سر مردم ایران کوتاه ساخت حتی یک روز نبود که قتل و کشتاری بنا به دستور مستقیم و یا با استناد به دستورات او صورت نگرفته باشد.

در آن ایام شوم این شمار بر در و دیوار در کوچه‌ها و خیابانهای تهران و سایر شهرستانهای بزرگ و کوچک ایران به چشم می‌خورد که:

”مخالفت با خمینی کفر است و کافر واجب‌القتل“

بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بنا به دستور خمینی چند نفر درنده‌خو به عنوان اعضای دادگاه ویژه انقلاب جهت رسیدگی به جرائم، به قول خمینی جنایتکاران رژیم سابق تعیین شدند.

انتخاب بعضی از این افراد، از قبیل **صادق خلخالی**، بنا بر آشنائی قبلی و کامل خمینی از وجود خصلت **سُبعیت** و **دَمَنشی** در آنان بوده و بعضی دیگر، از قبیل **دکتر ابراهیم یزدی**، از افرادی بودند که از همان آغاز، بنا بر میل و علاقه خود به جمع بازجویان تندخو و محاکمه‌کنندگان **فحاش** و بی‌ادب آن بخت‌برگشتگان پیوسته و با ابراز علاقه و تلاش فوق‌العاده جهت تسریع در کشتار آنان، وجود خصلت **پیرحمی** و **دَمَنشی** را در ذات خود به اثبات رسانده و به مصداق، **خلایق هر چه لایق**، به عنوان یکی از اعضای دادگاه ویژه و درحقیقت در سمت یکی از جلدان خمینی شروع به کار کرده بودند.

اولین جلسه این دادگاه ویژه در روز پنجشنبه ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ ( ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۹۹ که مصادف با میلاد حضرت رسول اکرم و ولادت حضرت امام جعفر صادق بوده ) در نزدیکی‌های ظهر تشکیل شده است. روزنامه اطلاعات در روز بعد ( جمعه ۲۷ بهمن ۱۳۵۷ ) با انتشار فوق‌العاده‌ای، با تیتیر بسیار درشت خبر **"تیرباران رهبران رژیم منفور شاه"** را به اطلاع مردم رسانده است.

ذیلاً جملاتی را از این فوق‌العاده نقل مینمائیم:

"نیمه شب دیشب، ۴ ژنرال عالی‌رتبه ارتش شاه که در قتل و کشتار مردم بیگناه مشارکت داشته‌اند، بر اساس حکم صادره دادگاه انقلابی تیرباران شدند ..."

حکم اعدام این عده بر اساس رأی دادگاه ویژه انقلاب که در مقر کمیته امام تشکیل شده بود صادر شد و پس از تأیید امام خمینی،

به مرحله اجرا درآمد. جلسه دادگاه از صبح دیروز در محل دبیرستان شماره ۲ علوی تشکیل شد و تا ساعت ۷ بعد از ظهر ادامه یافت. این دادگاه برای بررسی کارنامه ۲۶ تن از مقامات برجسته رژیم سابق که اکنون در زندان کمیته امام بسر میبرند تشکیل شد. پس از پایان جلسه، اعضای دادگاه به حضور امام خمینی رفتند و امام، حکم اعدام چهار نفر از متهمین ردیف یکم را به حکم آیه شریفه "مفسدین فی الارض" تأیید کردند...

در صفحه دوم در همان فوق‌العاده تحت عنوان آخرین خبر چنین

میخوانیم:

" ۲۰ نفر دیگر محکوم به اعدام شده‌اند که حکم به تدریج در باره آنها اجرا میشود."

یعنی دادگاه ویژه انقلاب از حوالی ظهر روز پنجشنبه تا ساعت ۷ بعد از ظهر همان روز به ۲۶ پرونده رسیدگی نموده و ۲۴ نفر از آنها را به مجازات مرگ محکوم کرده است! خمینی تمام این اعدامها را تأیید نموده و تنها به علت اینکه آنوقت شب جمعه و زمان آزادی ارواح مردگان! و نیز مصادف با میلاد حضرت محمد و حضرت امام جعفر صادق بوده است، دستور میدهد که ۴ نفر متهمان ردیف اول را همان شب و بقیه را در شب شنبه شب تیرباران نمایند.

روزنامه اطلاعات مورخ شنبه ۲۸ بهمن در صفحه اول با تیتر

درشت خبر داده است: امشب ۲۲ خائن دیگر اعدام یا مجازات میشوند.

اما، در ساعت ۵ بعد از ظهر همین روز یاسر عرفات، به همراه ۵۹

نفر بطور ناگهانی به تهران وارد شده و روزنامه اطلاعات مورخ یکشنبه ۲۹

بهمن خبر داده است که: با ورود عرفات اعدام محکومین به تعویق افتاد.

همه ما به دفعات مکرر و از قول مقامات عالیرتبه و مؤثق

فلسطینی شنیده‌ایم که انقلاب اسلامی را هدیه‌ای میدانستند که آنان به

خمینی اعطاء کرده‌اند و آخرین بار معارون **ياسر عرفات** این واقعیست را در یک مصاحبه رسمی تکرار کرد و نیز رادیوی اسرائیل در تاریخ اول نوامبر ۱۹۹۸ ( ۱۰ آبان ۱۳۷۷ ) در برنامه خود به زبان فارسی چنین گفت:

«... یک مقام بلندپایه فلسطین برای دومین بار طی شبانه‌روز اخیر سخنان روز جمعه **آیت‌الله خامنه‌ای** را محکوم دانست که طی آن **آقای ياسر عرفات** را فردی حقیر و خائن توصیف کرده و علیه توافق صلح اسرائیل و فلسطینیان سخن گفته بود.

**مدیر کل دفتر ریاست حکومت خودگردانی - آقای طائب عبدالرحیم** که از رادیو صوت فلسطین سخن میگفت از سران حکومت اسلامی ایران خواستار گردید از تحقیر حکومت خودگردان فلسطین که نماینده آرمانهای ملت فلسطین است دست بردارند.

**آقای عبدالرحیم گفت:** **آیت‌الله خامنه‌ای** و دیگر رهبران حکومت ایران باید همیشه بیاد داشته باشند که این **ابوعمار، ياسر عرفات** و دیگر فلسطینیان بودند که پیش از انقلاب آنها را زیر چتر حمایت خویش گرفتند و به آنها کمک رساندند...

اما آیا خوانندگان گرامی میدانید که یکی از دهها خدمت فلسطینی‌ها به خمینی ایجاد **جمعه سیاه** بوده است.

در دومین راه پیمانی بزرگ و یک میلیون نفری تهران، که در روز ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ انجام گردید ( و در صف مقدم مردم تعداد زیادی از روحانیون بلندپایه و مبارز، استادان دانشگاه، رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی قرار داشتند ) شماری که از میان شرکت کنندگان جمعیت و بیشتر خطاب به تماشاگران در دو سوی خیابانهای مسیر ادا میشد این بود: **" فردا زاله، یادت نره "** یعنی مرتباً از داخل این جمعیت عظیم از سایر مردم دعوت میشد که روز بعد از آن، در میتینگ و تظاهراتی که در میدان کوچک

ژاله برگزار میشود شرکت نمایند. آیا عجیب نبود؟ و همه تعجب میکردند که چگونه ممکن است این بحر عظیم را در کوزه‌ای جا داد؟

میدان ژاله، که پیشاپیش و از چند روز قبل از آن تاریخ نامش به میدان شهدا تغییر داده شده بود، در آن زمان در وسطش باغچه‌ای دایره‌ای شکل با گلکاری وجود داشت که با دیوارچه‌ای نرده‌دار و کوتاه از سایر میدان جدا میشد و در بقیه میدان که مردم میتوانند بایستند و به سخنرانی‌ها گوش بدهند وسعت چندانی وجود نداشت. چون بعد از انقلاب، خارجی‌ان و حتی اهالی شهرستانها که برای تماشای محل کشتار تاریخی ۱۷ شهریور به آن میدان میرفته‌اند، از دیدن آن محوطه کوچک و از اینکه آنجا را برای برگزاری یک میتینگ عظیم در نظر گرفته بودند دچار حیرت و تعجب میشدند، لذا تمام آن باغچه دایره‌ای شکل را برچیده و میدان را وسعت بخشیده و یک پارچه کرده‌اند تا اینکه بتوانند بگویند که مردم در این میدان بوده‌اند، در حالی که هنوز هم کوچک است.

راستی ای خواننده گرامی! آیا تعجب نمیکنی اگر بدانسی در این میدان که برای اولین بار و آخرین بار برای برگزاری یک میتینگ بزرگ یک میلیون نفری انتخاب شده بود، برخلاف راه‌پیمائی و میتینگ روز پیش حتی یک نفر از دعوت‌کنندگان و پیشوایان نهضت، حتی یک نفر آخوند یا یکی از رهبران درجه دوم و سوم جبهه ملی یا نهضت آزادی حضور نداشته است؟ آری حتی یک نفر از رهبران درجه دوم و سوم؟ چرا؟ آیا این امر به این علت نبوده است که آنان از سناریوی از پیش نوشته شده آگاهی داشته‌اند؟

در هر حال بعد از آن جنایت وحشتناک در میدان ژاله، در همان وقت در تهران شایع شد که سربازان فلسطینی شب قبل را در خانه شیخ یحیی نصیری که خود را علامه نوری لقب داده است بسر برده و از صبح

روز بعد با پوشیدن لباس سربازان ایرانی از آن خانه که تقریباً وصل به هیدان ژاله میباشد به میان مردم آمده و بعضی هم به پشت بامهای اطراف و مشرف به میدان رفته و هم به سوی سربازان واقعی و هم به طرف مردم تیراندازی کرده‌اند.

بعد از انقلاب تعدادی عکس از جریان آن فاجعه توسط جمهوری اسلامی منتشر شده است. هرگاه به همین عکسها نیز با دقت توجه شود، معلوم میگردد که آن شایعات بی‌اساس نبوده است، زیرا در اغلب آنها شخص دو نوع سرباز مشاهده مینماید، چند نفری (در بعضی از عکسها نشسته و در بعضی از عکسها ایستاده) در حال تیراندازی به مردم میباشند و تعدادی دیگر بدون اینکه تفنگهایشان را در حالت شلیک، حتی رو به هوا، در دست داشته باشند، با حالتی بهت زده، با تفنگ بر سر دست، مشغول تماشای تیرانداران هستند! مسلماً این دو حالت کاملاً متفاوت از یک صحنه خیلی بعید میباشد.

در هر حال، وقتی که شما انجام خدمتی را به پکنفر کارگر مزدور محول میکنید، آن کارگر بلافاصله پس از انجام آن خدمت و پایان کار نزد شما می‌آید تا مزد خود را دریافت کند و ما میدانیم که یاسر عرفات در بعد از ظهر ۲۸ بهمن ۱۳۵۷، یعنی زمانی که فقط شش روز از پیروزی به اصطلاح انقلاب گذشته بود، برای دریافت مزد خود به تهران آمد. زیرا به مصداق این ضرب‌المثل عربی معتقد بوده است که :

و فی التأخیر آفات .

البته تمام خوانندگان گرامی میدانند که یاسر عرفات مستقیماً از فرودگاه به نزد خمینی برده شده است ولی آیا میدانند که وی در هنگام ورود به ایران در خواست کرده بود که وی را ابتدا به هیدان ژاله ببرند تا

وی شخصاً آنجا را ببیند و برای شهدای ۱۷ شهریور ادای احترام نماید. به همین جهت مسیر عبور وی را از خیابان ایران و طوری تعیین کردند که قبل از رسیدن به حضور خمینی، میدان ژاله را به وی نشان دهند. چرای این امر را باید خوانندگان گرامی حدس بزنند؟

اما جالب توجه خبری است که روزنامه اطلاعات مورخ ۲۹ بهمن ۱۳۵۸، در صفحه ۱۱، نوشته است:

... هنگامی که عرفات و همراهانش به نزدیکی خیابان ایران رسیدند، گروهی از فلسطینی‌هایی که پیش از این به ایران آمده بودند[!؟]، به همراه جمعی از مجاهدان سرود "سَنَرَجَعُ يَوْمًا اِلَى يَافَا" روزی به یافا باز خواهیم گشت و "القدس زهره المدائن" گل شهرها قدس است را خواندند.

کسی هم از این روزنامه و دیگران نپرسیده است که این گروه فلسطینی که پیش از این به ایران آمده بودند، چند نفر بوده‌اند، چه وقت و برای چه کارهایی به ایران آمده بوده‌اند؟

با تحقیقاتی که اینجانب شخصاً انجام داده‌ام به این نتیجه رسیده‌ام که تعداد چریکهای فلسطینی در ایران در حدود ۲۰۰ نفر بوده، هرچند برای انجام کشتار در هر میتینگ، چند نفری از آنان کفایت میکرده و حتی برای انجام جنایاتی از قبیل کشتن استاد کامران نجات‌اللهی در روز ۵ دی‌ماه ۱۳۵۷، در تراس طبقه دوم ساختمان وزارت علوم در خیابان ویلا، که جمعی از استادان دانشگاه در آن زمان در آنجا تحصن اختیار کرده بودند، فقط یک نفر تیرانداز فلسطینی از پشت یک بام در چند ساختمان آنطرفتر کافی بوده است.

آیا خوانندگان گرامی میدانند که متعاقب این جنایت، انقلابیون اسلامی از اقدامات قانونی مقامات دولت وقت در مورد بررسی جنایت و



پیدا کردن قاتل جلوگیری کردند و حتی حاضر نشدند که جسد را در اختیار پزشکی قانونی قرار دهند تا در حضور پزشکان مورد اعتماد انقلابیون گلوله منجر به قتل را از بدن مقتول خارج سازند و نوع آن را و اینکه از چه اسلحه‌ای خارج شده است، تعیین نمایند.

ما میدانیم که **یاسر عرفات** در روز بعد از ورود به ایران درخواست کرده است که برای ادای احترام نسبت به شهدای انقلاب اسلامی به بهشت زهرا برود، روزنامه‌های وقت همگی در مورد تأثر شدید و گریه **یاسر عرفات** بر بالای قبر شهداء، در قطعه ۱۷ بهشت زهراء، مطالبی نوشته بودند و روزنامه کیهان مورخ ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ در صفحه ۹ نوشته است که **عرفات در بهشت زهرا از طرف چریکهای ایرانی و فلسطینی احاطه شده بوده است.**

**عرفات** دو جلسه کاملاً سری با خمینی داشته یکی در بدو ورود وی به ایران و دیگری از ساعت ۷ تا ۹ بعد از ظهر روز بعد که در آنها فقط مشاوران بسیار محرم و مورد اعتماد دو طرف شرکت داشته‌اند و در این جلسات سری راجع به حقوق‌الجنایات نقدی و ماهیانه‌ای که میبایست بعداً به اقساط طولانی به وی داده شود و گویا هنوز هم داده میشود توافق شده است.

در همین سفر **یاسر عرفات** به ایران، اعلام شد که ۵۹ نفر از سران بلند پایه فلسطین و محارم وی به همراه او به ایران آمده‌اند که یکی از آنها **جلال‌الدین فارسی** نام داشته که این شخص بنا بر نوشته روزنامه اطلاعات مورخ ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ (روز بعد از ورود **یاسر عرفات** به ایران) "بزرگترین نقش را در تعلیم و آموزش انقلابیون ایرانی در اردوگاههای فلسطینی به عهده داشته است."

مسلماً این انقلابیون ایرانی که **جلال‌الدین فارسی** بنا به نوشته روزنامه اطلاعات، بزرگترین نقش را در تعلیم و آموزش آنان در اردوگاههای فلسطین به عهده داشته است و گویا تعدادشان به چندین صد نفر میرسیده و مخارجشان را **قذافی** تأمین میکرده است، به نوبه خود در پیروزی انقلاب جمهوری اسلامی نقش بزرگی ایفاء کرده بودند، اما آیا کسی میداند که آنان چند نفر بوده‌اند و چه کارهایی را انجام داده‌اند؟

ظاهراً این **جلال‌الدین فارسی** طبق توافقاتی محرمانه با **خمینی**، قرار بوده است که به پاداش آنهمه خدمات جنایتکارانه که به جمهوری اسلامی کرده بوده، به عنوان اولین رئیس جمهوری اسلامی ایران انتخاب گردد ولی **خمینی**، به این بهانه که وی **افغانی** میباشد و انتخابش به علت ایرانی‌الاصل نبودن طبق قانون منع شده است، از انجام این قول شانه خالی کرد.

چند روز بعد از وقوع فاجعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، فرمانداری نظامی اعلام کرد که: **آقای شیخ یحیی نصیری**، معروف به **علامه نسوری**، به اتهام تحریک مردم به آتش زدن بانکها و مؤسسات عمومی و فروشگاهها و سینماها و سایر اماکن دستگیر و زندانی شده است.

طبق اعلام فرمانداری نظامی، از خانه این شخص علاوه بر دستگاههای پلی‌کی - اسنیل - فتوکی و ماشین تحریر مقداری سکه و طلا و جواهر و همچنین مبلغی پول نقد و تعدادی دفترچه پس‌انداز به نام دختران و پسران وی با موجودی‌های نسبتاً هنگفت به دست آمده بود. اما در آن تاریخ، هرگاه مأموران رسیدگی به جرائم و جنایات **یحیی نصیری**، خودشان به طرفداران انقلاب نپیوسته بودند، مسلماً برای حفظ جان و از ترس انقلابیون دیگر جرئت رسیدگی به جرائم متسبب به این شخص و

روشن ساختن واقعیت امر و میزان دخالت چریکهای فلسطینی در آن فاجعه را در خود نمیدیده‌اند.

در هر حال، بعد از هزیمت **یاسر عرفات** از ایران، یعنی دوشنبه شب (۳۰ بهمن) چهار نفر دیگر از ژنرالهای ارتش ایران تیرباران شدند. تا آن روز صدها نفر از سران رژیم سابق توسط مأموران رژیم جدید زندانی شده بودند، که به علت نبودن معیار و قانون مشخص، احتمال اعدام همه آنان وجود داشته است و اکثر این متهمان، و حتی همان اولین محکومان به اعدام، که هنوز اعدام نشده بودند، یا خودشان با افراد متنفذی در رژیم جدید از سابق بستگی، دوستی، آشنائی و یا ارتباط داشته‌اند و یا در میان بستگان دور و نزدیک هر یک، که همگی برای نجات محکوم یا زندانی مربوط به خود به تلاش خستگی‌ناپذیر افتاده بودند، بالاخره فردی پیدا می‌شده است که بطور مستقیم یا مع‌الواسطه با یکی از این آخوندان تازه به دوران رسیده و متنفذ ارتباط و آشنائی داشته باشد و با گریه و التماس و یا ارائه اسناد و اقامه دلالتی مبنی بر بیگناهی محکوم، وی را واسطه شفاعت قرار دهد.

ضمناً بسیاری از پیشوایان رژیم جدید و آیات عظام وقت، که هنوز در آن زمان قدرتی داشتند، با اعدام انقلابی، سریع و بدون محاکمه متهمان مخالف بودند و پیشنهاد محاکمه ظاهراً آبرومندی برای آنان را مینمودند.

در این شرایط، خمینی ظاهراً در اجرای قولی که قبل از انقلاب داده بود، مبنی بر اینکه پس از سرنگون ساختن رژیم سلطنتی به قم خواهد رفت و در آنجا به انجام امور مذهبی خواهد پرداخت، در تاریخ ۱۰ اسفند

۱۳۵۷ ( ۲ ربيع الثانی ۱۳۹۹ - ۱ مارس ۱۹۷۹ ) به قسم عزیمت نموده و وانمود کرده است که قصد اقامت دائمی در آن شهر را دارد.

اما وی از اینکار هدفهای متعددی را دنبال میکرده که یکی از آنها اغفال همان سازمانهای فعال و مسلح شده سیاسی و امیدوار نگاه داشتن آنان بوده که به امید رسیدن به قدرت و یا حداقل سهم شدن در غنائم حاصله از انقلاب، در جهت مبارزه با رژیم سلطنتی و سرنگونی آن با او همکاری کرده بودند.

و بالاتر از آن اینکه وی، ۵ روز قبل از آن طی حکمی رسماً **صادق خلخالی** را به عنوان حاکم شرع تعیین کرده و مأمور کشتاری عظیم از رهبران درجه دوم و سوم رژیم سابق ساخته بوده است. متن آن حکم به شرح زیر میباشد:

بسمه تعالی

۲۶ ع [ربیع الاول] ۹۹ [۱۳] [ ۵ اسفند ۱۳۵۷ - ۲۴ فوریه ۱۹۷۹ ]

جناب حجت الاسلام آقای حاج شیخ صادق خلخالی دامت افاضاته بجناب عالی مأموریت داده میشود تا در دادگاهی که برای محاکمه متهمین و زندانیان تشکیل میشود، حضور بهم رسانده و پس از تمامیت مقدمات محاکمه با موازین شرعیه حکم شرعی صادر کنید.

[ امضاء ] روح الله الموسوی الخمینی

خمینی، علاوه بر آن، روز قبل از عزیمت به قسم طی یک اعلامیه ۱۴ ماده ای خط مشی دولت و وظائف و تکالیف دستگاههای حکومتی را تعیین کرده بود که ماده ۱۲ آن به شرح زیر بود:

۱۲ - باید هرچه سریعتر به وضع جنایتکاران رژیم فاسد رسیدگی شود و در دادگاههای فوق العاده انقلابی مردمی علناً آنان را محاکمه کرده و به مجازات برسائیم تا مردم ستمدیده ما از وضع آنان مطلع شده و مطمئن شوند افرادی که آنان را در طول دوران سیاه استبداد اذیت و آزار کرده بودند، چگونه به سزای اعمال خود میرسند.

( روزنامه اطلاعات - مورخ ۹ اسفند ۱۳۵۷ - صفحه ۷ )

با عزیمت **خمینی** به **قم**، **صادق خلخالی** رسماً به عنوان رئیس دادگاه ویژه انقلاب بکار پرداخت و هر روز تعداد جدیدی از کسانی را که در رژیم گذشته دارای مقام و ثروتی بوده‌اند به اعدام محکوم ساخت، که البته تمام این احکام میبایست قبل از اجراء به تصویب **خمینی** برسد. ولی دور بودن **خمینی** از **تهران** تأیید اعدامها را آسان و شفاعت را مشکل ساخته بود یعنی شفاعتگران متنفذ هر متهم یا محکوم به منظور ارائه اسناد و شرح بی‌گناهی آن شخص مجبور به عزیمت به **قم** بودند. و غالباً هم قبل از حرکت، با استفاده از حداکثر نفوذ خود، از **خلخالی** قول میگرفتند که تا مراجعت آنان اجراء حکم اعدام را، ولو اینکه به تأیید **خمینی** رسیده باشد، به تأخیر بیاندازد.

این شفاعتگران و واسطه‌ها، پس از رسیدن به **قم** و کسب اجازه شرفیابی، معمولاً از **خمینی** میشنیدند که کار از کار گذشته و اجراء حکم به تأیید رسیده است. ولی این واسطه‌های متنفذ، که بسیاری از آنها، از جمله آیات به اصطلاح عظام وقت (که در همان **قم** بودند) و **آیت‌الله سید محمود طالقانی** ( که حتی برای شفاعت نماینده خود را گسیل میداشته است ) و **دکتر محمد حسین بهشتی** و ... ، که در آن زمان خود را بالاتر از **خمینی** میدانستند، با اصرار و خواهش و با ارائه اسناد متعدد مبنی بر بی‌گناهی محکوم، معمولاً فرمان لغو حکم اعدام را دریافت مینمودند و با شادمانی به سوی **تهران** روان میشدند اما همیشه هنگامی که این افراد به **تهران** میرسیدند، اطلاع می‌یافتند که **خلخالی** قبل از ورودشان حکم صادره را به مورد اجراء گذاشته است و همگان هم میدانند که دستور تسریع در اجراء حکم اعدام از بیت خود **خمینی** صادر میشده و یکی دیگر از دلائل

عزیمت وی به قم همین دور بودن از تهران و ایجاد مشکلات در راه شفاعتگران بوده است.

وضع زندانیان و محکومان به اعدام در شهرستانهای دور و نزدیک توسط حکام شرع ددمنش و درنده‌خو، که از طرف خمینی تعیین شده بودند، و شفاعتگران آنها نیز کم و بیش به همین صورت جریان داشته است.

ما همچنین میدانیم، به موجب فتوای همان خمینی، هر فردی که به علت افساد فی الارض و محاربه با خدا و امام زمان توسط حکام شرع دادگاههای انقلاب به اعدام محکوم شود، قتلش برای هر فرد مسلمان واجب کفائی تلقی میشود و ثواب حاصل از آن مانند کشتن یک کافر در جنگ با اسلام میباشد.

باز هم به موجب فتوای همان شخص نامسلمان نه تنها تمام اعضای فعال سازمانهای مخالف با خمینی، بلکه افراد متعصب و کاملاً معتقد به مرام آنها نیز همگی مفسد فی الارض و محارب با خدا و امام زمان تلقی میشده و واجب‌القتل به حساب می‌آمده‌اند.

با وجود این فتاوی صریح باز هم بقرار اطلاع پاسداران ایرانی از قتل این جوانان اکراه داشته‌اند (و دارند) و به همین جهت دژخیمان خمینی مجبور شده‌اند که برای اعدام مردان این سازمانها و گروهها، تووریستهای فلسطینی استخدام نمایند که هنوز هم به این خدمت خداپسندانه و اسلامی! اشتغال دارند.

اما برای اعدام دختران، حضرت‌اخمینی، علاوه بر فتوای بالا، فتوای جدید و عجیب دیگری هم صادر کرده‌اند. این فتوای عجیب (که به علت کثرت موارد اجراء امکان محرمانه نگهداشتن آن وجود نداشته

است و هم‌اکنون هم همگان از آن اطلاع دارند. ( تقریباً به این مضمون بوده است که:

تمام دختران تا زمانی که هنوز باکره و کام‌نדיده هستند، اگر وفات یابند، ولو اینکه گناهی هم کرده باشند، حضرت فاطمه زهرا در آن دنیا از آنان شفاعت خواهد کرد و آنان را روانه بهشت خواهد نمود. و به این جهت از مجازات در جهنم معاف خواهند گردید. ولی اگر این دختران واجب‌القتل در همین دنیا از لذت هم‌خوابی با مرد برخوردار شده و باکرگی خود را از دست داده باشند، دیگر موجبی برای شفاعت حضرت زهرا وجود نخواهد داشت و آنان به مجازات الهی و استحقاقی خود در جهنم خواهند رسید!!

همینکه این فتوای انسانی! و اسلامی! در جلسات محرمانه به اطلاع پاسداران مسلمانان و متعهد! رسیده است، تعداد زیادی از آنان داوطلبی خود را برای انجام این خدمت خداپسندانه! که دارای لذت فراوان دنیوی و اجر عظیم آخروی؟! بوده اعلام کرده‌اند. اما به داوطلبان این امر خیر و فی سبیل‌الله اعلام شده است که شرط بغل‌خوابی هر پاسدار با هر دختر واجب‌القتل و ازاله بکارت از وی این است که آن پاسدار صبح روز بعد از کام‌گیری از آن دختر، اجرای حکم حاکم شرع را در مورد قتل وی به مرحله اجراء در آورد و بهشت پر از حور را نیز برای خود تضمین نماید.

بطوری که میدانیم **صادق خلخالی** در آن دوران شوهر از حال، به اکثر شهرهای ایران سفر کرده است و هر روز در زندانی و بازداشتگاهی، در شهری حضور می‌یافته و بنا بر فتوای خمینی، دستور قتل تمام اینقبیل افراد را میداده و روز بعد به زندان و بازداشتگاه دیگر در شهری دیگر میرفته است.

فتوای دیگر **خمینی** که مرتباً و بارها از طرف **صادق خلخالی** به عنوان دلیل قتل این افراد تکرار میشده، این بوده است که: قتل کسانی که با

ظن مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی بازداشت میشوند به مصلحت خودشان و به مصلحت اسلام میباشد. زیرا اگر اینان گناهکار نباشند و به ناحق کشته شوند، شهید تلقی شده و مستقیماً به بهشت میروند! و اگر هم گناهکار باشند که قتلشان به نفع اسلام و جمهوری اسلامی خواهد بود.

حال، در آن شرایط اجتماعی وحشتناک و محیط پر اختناق آن روزگار که هر پاسدار سیاه دل هم میتواند حتی بدون ترس از سرزنش و مؤاخذه، در کوچه و خیابان، هر فردی را که مایل بود به قتل برساند و افراد ملی‌گرا و غیرمذهبی، نظیر نویسنده این سطور، هر روز را با ترس و دلهره آغاز میکردند و شبها نیز در شرایطی که با موشک‌پرانی‌ها و بمبارانهای هواپیماهای عراقی امید و اطمینان زنده ماندن تا روز بعد را نداشتند، به رختخواب میرفتند، هر روز کارمندان تمام ادارات در نماز زورکی جماعت ظهر و عصر، و شاگردان تمام مدارس در دعای صبحگاهی مجبور بودند که برای امام دعا نمایند و بگویند: **خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار، از عمر ما بکاه و بر عمر او بیفزای!!** و بر در دیوارها نوشته بودند: **مخالفت با خمینی کفر است و کافر واجب‌القتل!!** و **اینکه: هر لحظه امام را دعا کنید!!**

همین خمینی، در شهریورماه ۱۳۶۷، درست مانند اینکه یک کشاورز دستوردرو کردن یک کرت گندم از مزرعه‌ای را به کارگران خود بدهد، با یک فتوای جنایتکارانه دستور قتل چند هزار نفر جوان را در تهران و چندین برابر آنان را در سر ناسر ایران صادر کرد.

با اینکه هیچ یک از این بیگناهان از بستگان دور یا نزدیک این نویسنده نبوده‌اند ولی چه کسی میتواند در هنگام شنیدن این داستان بی‌نهایت تأثرانگیز، از ابراز خشم و ریختن چند قطره اشک خودداری کند، مخصوصاً اگر بداند که بعد از صدور این فتوای وحشتناک و در زمانی که



هنوز اجرای آن جریان داشته و همزمان با مراسمی که دهها هزار نفر افراد خانواده‌های داغ‌دیده و بستگان آنان با چشمانی اشکبار برای یادبود و عزاداری عزیزان بیگناه خود ترتیب داده بودند، آن انسان‌نمای بی‌احساس و جنایتکار بیرحم در تمام ساعات در حال سرودن اشعار عاشقانه برای معشوقه روحانی؟! خود بوده و نیز در جلسات روزانه و ملاقاتهای محرمانه شبانه به سرگرمی‌های عارفانه؟! با این عروس بسیار زیبا اشتغال داشته است!

آری این خمینی، شپش‌پرور و مگس‌دوست! بی‌آنکه از فتوای وحشتناک و جنایت‌آمیز خود که در همان ایام برای قتل هزاران جوان بی‌گناه صادر کرده بود، کوچکترین ناراحتی داشته باشد، تنها در سه ماه آخر سال ۱۳۶۷، ۳۰ غزل و یک رباعی، که جمعاً ۲۰۲ بیت دارند! و همگی عاشقانه هستند برای معشوقه زیبای خود سروده است.

ما تعدادی از ایسات مربوط به این غزلها را برای آشنائی خوانندگان گرامی با این اشعار عرفانی! در صفحات آینده نقل کرده‌ایم تا همگی به خوبی به صحت این گفتار در مورد یکی از صفات و خصوصیت‌های خمینی، پی ببرند و بر آن صحنه بگذارند که شنیدن اخبار مربوط به اعدام جوانان بیگناهی که خود دستور قتل آنان را داده بوده است آنچنان وی را به وجد می‌آورد و جذبات شور و اشتیاق به معشوق را در وی برمی‌انگیخته که بر سر ذوق می‌آمده، به غزلسرائی می‌نشسته و به عشقبازی عرفانی! می‌پرداخته است.

## اولین سابقه از فعالیت سیاسی خمینی

بعد از آنکه توطئه سوء قصد به جان محمد رضا شاه پهلوی، در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ (۴ فوریه ۱۹۴۹) به شکست انجامید، وقایع سیاسی

مهمی در ایران اتفاق افتاد. از جمله میتوان وقایع زیر را برشمرد که با موضوع مورد بحث ما میباشند:

۱۷ بهمن ۱۳۲۷ ( ۶ فوریه ۱۹۴۹ ) - آیت الله سید ابوالقاسم

**کاشانی** که در همان نیمه شب بعد از حادثه سوء قصد، طبق ماده ۵ قانون حکومت نظامی بازداشت شده بود، در این روز به خرم آباد فرستاده شد و متعاقباً از آنجا به لبنان تبعید گردید.

۵ اسفند ۱۳۲۷ ( ۲۴ فوریه ۱۹۴۹ ) - در بعد از ظهر این روز

نمایندگان فراکسیونهای مجلس شورای ملی در دربار حضور یافته با **شاه** ملاقات کردند.

**شاه** در این اجتماع به نمایندگان مجلس شدیداً حمله نمود و اظهار داشت که: دولتها را شما می آورید و میبرید و گلوله آن را من میخورم. و در این رابطه در مورد لزوم تشکیل **مجلس مؤسسان** به منظور اصلاح اصل ۴۸ قانون اساسی و اعطای اختیارات بیشتری به **شاه** مطالبی بیان نمود.

۸ اسفند ۱۳۲۷ ( ۲۷ فوریه ۱۹۴۹ ) - رضا حکمت، رئیس مجلس

شورای ملی، در کاخ اختصاصی به حضور **شاه** رسید و نظر موافق مجلس شورای ملی را با تشکیل **مجلس مؤسسان** به عرض رسانید.

۹ اسفند ۱۳۲۷ ( ۲۸ فوریه ۱۹۴۹ ) - فرمان شاه خطاب به محمد

ساعد، نخست وزیر، جهت تشکیل **مجلس مؤسسان** صادر و ابلاغ گردید.

۳ فروردین ۱۳۲۸ ( ۲۳ مارس ۱۹۴۹ ) - سؤال زیر به امضای

**خمینی** و ۵ نفر دیگر از روحانیون قم از **آیت الله حاجی آقا حسین بروجرودی** به عمل آمده است:

محضر مقدس حضرت مستطاب **آیت الله العظمی آقای حاجی**

**آقا حسین طباطبائی بروجرودی** متع الله المسلمین بطول بقائه

چون منتشر است که راجع به تشکیل مجلس مؤسسان بین حضرت مستطاب عالی و بعضی اولیاء امور مذاکراتی شده و بالتیجه با تشکیل مجلس مؤسسان موافقت فرموده‌اید - نظر به اینکه تشکیل مجلس مؤسسان مؤثر در مقدرات آینده کشور و مصالح دینی و ملی و اجتماعی است، بعلاوه حدود اختیارات نمایندگان و نتایجی که ممکن است این اقدام داشته باشد، معلوم نیست، مستدعی است حقیقت این انتشار را برای روشن شدن تکلیف شرعی اعلام فرمائید. ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۶۸

روح‌الله خرم‌آبادی - مرنضی حائری - سید محمد یزدی -

**روح‌الله موسوی - محمد رضا الموسوی الکلبایگانی - فاضل**

**موحدی**

( مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی امام خمینی

- گرد آورنده: م. دهنوی - از انتشارات چاپخش - ۱۳۶۰ -

(صفحات ۷)

بطوری که در ذیل سؤال بالا ملاحظه میشود، خمینی خود را روح‌الله موسوی نامیده، یعنی تنها نام خانوادگی موسوی را برای خود بکار برده است و چون این نام خانوادگی در چند مورد، در همین کتاب به مناسبت‌های مختلف، مورد استناد این نویسنده قرار گرفته است، از خوانندگان گرامی تقاضا دارد که به آن توجه داشته باشند.

اینک متن پاسخ آیت‌الله بروجردی به سؤال بالا:

بسم الله الرحمن الرحيم

اولاً: از علماء اعلام انتظار میرود در مواقعی که این قسم انتشارات مخالف واقع میشود، خودشان دفاع کنند. البته علاقمندی حقیر به حفظ دیانت و مصالح مملکت بر همه مشهود است، نهایت مقتضی نیست که هر اقدام گوشزد عامه شود.

ثانیاً: موقعی که فرمان همایونی منتشر شد، برای اینکه میباید تغییراتی در مواد مربوطه به امور دینی داده شود، به وسیله اشخاص به اعلیحضرت همایونی تذکراتی مکرر داده‌ام تا آنکه اخیراً جناب آقای وزیر کشور و آقای رفیع از طرف اعلیحضرت همایونی ابلاغ نمودند که تنها در مواد مربوط به دیانت تصرفی نخواهد شد. معذک در تمام مجالسی که در اطراف این قضیه مذاکره شده که در بعضی آن مجالس عده‌ای از علماء اعلام حضور داشتند، کلمه‌ای که دلالت یا اشعار به موافقت در این موضوع داشته باشد، از حقیر صادر نشده، چگونه ممکن است در چنین امر مهمی اظهار نظر نمایم با آنکه اطراف آن روشن نیست.

[ سید حسین طباطبائی بروجردی ]

( همان - صفحه ۸ )

۲۳ فروردین ۱۳۲۸ ( ۱۲ آوریل ۱۹۴۹ ) - دکتر مظفر بقائی

کرمانی عریضه سرگشاده‌ای را که خطاب به شاه نوشته بود، در مجلس شورای ملی قرائت نمود.

دکتر بقائی، در این عریضه، شاه را از عدم اجرای قوانین و تضییع حقوق مردم و تعطیل مطبوعات و مداخله مقامات نظامی در امور کشوری و تشکیل مجلس مؤسسان بر حذر داشت.

۳ اردیبهشت ۱۳۲۸ ( ۲۳ آوریل ۱۹۴۹ ) - انتخابات مجلس

مؤسسان علی‌رغم مخالفت‌هایی که صورت گرفته بود، انجام گردید و شاه در ساعت ده بامداد امروز، مجلس مؤسسان را در کاخ دادگستری افتتاح نمود.

۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۸ ( ۷ مه ۱۹۴۹ ) - مجلس مؤسسان، اصل

الحاقی به قانون اساسی را در مورد تشکیل مجلس مؤسسان، در هر زمان پس از تصویب مجلسین شورا و سنا و توشیح ملوکانه، تصویب کرد.

۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ ( ۸ مه ۱۹۴۹ ) - اصل ۴۸ قانون اساسی که تغییراتی در آن داده شده و به موجب آن تغییرات اختیار انحلال مجلسین شورا و سنا به شاه واگذار شده بود، به تصویب مجلس مؤسسان رسید.

۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۸ ( ۱۰ مه ۱۹۴۹ ) - آخرین جلسه مجلس مؤسسان دوم در کاخ دادگستری تشکیل شد و به همین مناسبت از طرف نخست‌وزیر و رئیس مجلس مؤسسان بیاناتی ایراد شد.

## شرکت در مبارزات مربوط به

### ملی شدن صنعت نفت

هرگاه بعضی از خوانندگان گرامی، که در تهران سکونت دارند، و مایل به کسب آگاهی‌های بیشتری در مورد فعالیت‌های سیاسی خمینی، در دوران نهضت ملی ایران باشند، میتوانند به مسجد آیت‌الله کاشانی واقع در محله پامنار، در یکی از ساعاتی که نماز جماعت در آن اقامه میشود، مراجعه بفرمایند.

زیرا هنوز، بعد از نیم قرن، در بین نمازگزاران آن مسجد کسانی را خواهند یافت که در آن دوران در سنین جوانی بسر میبردند و در زمره پیروان و طرفداران آیت‌الله کاشانی بوده و در مبارزات مربوط به ملی شدن صنعت نفت فعالانه شرکت داشته‌اند.

هر یک از این افراد، به عنوان یک شاهد عینی بسیاری از فعالیت‌های خمینی را در آن ایام، با نام روح‌الله موسوی، که نام رسمی و

مکاتبه‌ای وی بوده است و یا با شهرت او، که خمینی باشد، به خاطر دارند و داستانهای در این مورد نقل مینمایند.

هر چند که داستانهای زیر مربوط به منابع دیگری میباشد ولی این نویسنده تأیید آنها را از تعدادی از انتقیل نمازگزاران نیز کسب کرده است.

### الف - مبارزات شاه‌دوستانه به رهبری آیت‌الله کاشانی

خمینی در جریان نهضت ملی ایران و مبارزاتی که به ملی شدن صنعت نفت انجامید، به عنوان یکی از مریدان پر و پا قرص و هواداران سرسخت آیت‌الله کاشانی شرکت داشته است.

ما میدانیم که در آغاز در آن نهضت، محمد مصدق به عنوان رهبر سیاسی و آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی به عنوان رهبر مذهبی شناخته شده بودند و نیز دکتر مظفر بقائی کرمانی که خود از بوجداد آورندگان آن نهضت بود، دومین فرد، بعد از مصدق، به حساب می‌آمد.

بعد از آنکه در جبهه ملی شکاف افتاد و تعدادی از هم‌زمان و متحدان اولیه مصدق، که آیت‌الله کاشانی و دکتر مظفر بقائی نیز در زمره آنان بودند، از او دوری جستند، این دو نفر به ترتیب به صورت رهبران مذهبی و سیاسی مخالفان مصدق درآمدند.

نویسنده این سطور دکتر مظفر بقائی کرمانی را از نزدیک و بخوبی میشناخت. وی نه تنها فردی مذهبی نبود و به هیچ آخوند و آیت‌اللهی هم اعتقاد نداشت، بلکه به هیچ یک از فرائض مذهبی حتی نماز و روزه نیز عمل نمیکرد و هر روز چند جامی هم هوق مینوشید. منظورم از

عرق معنای خاص آن، یعنی مشروبی میباشد که در ایران به این نام شهرت دارد و او از سایر مشروبات، از قبیل شراب، ویسکی، شامپانی و غیره بیزار بود.

**دکتر بقائی** با وجود داشتن این خصوصیات که تمام دوستانش از آنها آگاهی داشتند، به اتحاد سیاسی خود با **آیت‌الله کاشانی** ( تا آخر عمر وی در سال ۱۳۴۰ ش. ) و دوستی با فرزندان و بستگان وی ( تا وفات خودش، در اثر شکنجه، در زندان اوین در زمستان ۱۳۶۵ ) ادامه داده و به اینجهت تقریباً تمام مریدان و اطرافیان فعال او، از جمله **خمینی** را، به خوبی میشناخته است.

بنا بر گفتار **دکتر بقائی**، **خمینی** در دوران مبارزات مربوط به ملی شدن صنعت نفت غالباً در تهران بسر میبرده و با قسمت اول نام خانوادگی خود که **موسوی** بوده، به **روح‌الله موسوی** شهرت داشته و یا مختصراً **آقای موسوی** نامیده میشده است. این **آقای موسوی** در برگزاری اغلب تظاهراتی که به دستور **آیت‌الله کاشانی** برگزار میشده، دارای نقشی بسیار فعال بوده و مثلاً در تظاهرات شاه‌دوستانه در تاریخ ۹ اسفند ۱۳۳۱ که در خیابان کاخ انجام گردید، رهبری تظاهرات را به عهده داشته و اداره‌کننده اصلی آن تظاهرات بوده است.

در اینجا بی‌مناسبت نمیدانم که داستان آن تظاهرات را به نقل از ستون اخبار روزنامه شاهد ( شماره ۸۸۷ - مورخ ۱۰ اسفند ۱۳۳۱ )، به استحضار خوانندگان گرامی برسانم، که نام "**موسوی**" یعنی همین "**خمینی**" یا "**خمینی**" نیز، به صورت اداره‌کننده تظاهرات شاهپرستانه و نماینده **آیت‌الله کاشانی** در آن دیده میشود.

در هفته گذشته بر اثر انتشار شایعه اختلاف بین شاه و دولت - آقای نخست‌وزیر مدت چهار ساعت در کاخ اختصاصی به حضور شاه شرفیاب شدند.

از جریان مذاکرات متأسفانه هیچ اطلاعی به دست نیامد تا اینکه روز پنجشنبه صبح بدون اطلاع قبلی شاه برای مدت کوتاهی تصمیم به مسافرت میگیرند.

خبر مسافرت شاه دیروز ناگهان در شهر منتشر شد و شایعات گوناگونی در باره آن رواج یافت که باعث تهییج افکار شد. عدم اطلاع صحیح مردم از جریانات و وقایع پشت پرده بیش از هر چیز به این سوءتفاهم کمک مینمود.

بلافاصله پس از انتشار خبر مسافرت شاه به خارج از کشور فعالیت شدیدی بین نمایندگان مجلس شورای ملی و محافل سیاسی تهران شروع گردید، بطوری که بلافاصله از طرف رئیس مجلس نامه‌ای به این شرح به دربار ارسال شد:

### هنگامه راه رئیس مجلس: به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

خبر مسافرت غیر مترقبه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی موجب شگفتی و نگرانی فوق‌العاده قاطبه اهالی پایتخت شده و هیئت رئیسه مجلس شورای ملی با استحضار آقایان به عرض میرساند که در وضع کنونی به هیچوجه مصلحت و صواب نمیداند که اعلیحضرت همایونی مبادرت به مسافرت فرمایند، زیرا ممکن است در تمام کشور تأثیرات عمیق و نامطلوب حاصل نماید، به این لحاظ از پیشگاه همایونی استدعا میشود که قطعاً در این مورد تجدید نظر فرموده و تصمیم به مسافرت را به موقع دیگری در سال آینده تبدیل فرمایند.

رئیس مجلس شورای ملی  
سید ابوالقاسم کاشانی



## در خانه شاه

ساعت یازده صبح دیروز آقای دکتر مصدق به حضور اعلیحضرت شرفیاب میشوند و شاه به نخست‌وزیر اطلاع میدهند که بعد از ظهر تصمیم به مسافرت دارند.

در این شرفیابی آقای علاء وزیر دربار، و حشمت‌الدوله والاتبار نیز حضور داشتند و پس از مذاکراتی که به عمل می‌آید تصمیم گرفته میشود شورای سلطنت مرکب از شاهپور غلامرضا و آقایان دکتر مصدق و حسین علاء تشکیل گردد تا در غیاب اعلیحضرت عهده‌دار امور سلطنت باشد.

پس از این شرفیابی حضرت آیت‌الله بهبهانی و عده‌ای دیگر از محترمین و همچنین هیئت رئیسه مجلس شورای ملی و مقارن ساعت یازده نیز آقایان وزیران در کاخ اختصاصی شرفیاب میشوند.

آقایان وزیران پس از انجام مراسم خداحافظی مقارن ساعت دوازده کاخ اختصاصی را ترک مینمایند. دیروز از موقعی که خبر مسافرت شاه در شهر منتشر میگردد، جمعیت برای اطلاع یافتن از جریان وقایع به طرف کاخ سلطنتی حرکت میکنند، بطوری که در ساعت یک بعد از ظهر عده‌ای قریب هزار نفر در مقابل کاخ اجتماع نموده و طی شعارهایی که میدادند، تقاضا داشتند شاه از مسافرت منصرف شوند.

و ساعت یک و نیم آیت‌الله بهبهانی هنگام خروج مصادف با جمعیت شده و اطلاع دادند که متأسفانه شاه تصمیم به مسافرت دارند و بعد از ظهر حرکت خواهند نمود. جمعیت از آیت‌الله تقاضا میکنند که مجدداً شرفیاب شوند. آیت‌الله ناچار به کاخ سلطنتی مراجعت مینمایند و تقاضای مردم را به عرض میرسانند.

ساعت دو و نیم بعد از ظهر بر اثر تقاضای مردم، آقای علاء تصمیم میگیرند متن اعلامیه دربار را به وسیله میکروفن به اطلاع مردم برسانند ولی چون مصادف با اعتراض مردم شده، ناچار

مقارن ساعت سه بعد از ظهر، شاه در پشت در ورودی حضور یافته و خطاب به مردم بیاناتی به این شرح ایراد کردند.

### متن بیانات شاهنشاه

لازم است شخصاً چند کلمه‌ای با شما صحبت کنم با وجود اینکه کسالت مزاج از مدتها پیش مرا وادار به معالجه مینمود و قصد عزیمت برای این منظور داشتم و امروز نیز بنا بر تجویز اطباء، اول عازم زیارت [۱۴] و بعد معالجه بودم، حال که میبینم با رفتن من ممانعت میکنید، چاره‌ای نیست جز آنکه فعلاً مسافرت خود را به تأخیر اندازم.

پس از بیانات شاه مجدداً جمعیت تقاضا میکنند که اعلامیه‌ای رسماً از طرف دربار منتشر گردد.

از طرف وزارت دربار اعلامیه‌ای صادر میشود و طی آن اعلام میگردد: شاه بواسطه عارضه کسالت تصمیم داشتند مسافرت کوتاهی از راه عراق، پس از زیارت اعتاب مقدسه به خارجه بنماید و چون این مسافرت موجب نگرانی و بروز احساسات میهن‌پرستانه از طرف قاطبه مردم گردیده و با اجتماع و تظاهرات شایسته تقدیری خواهان انصراف از مسافرت شدند و چون شاه به رعایت افکار عامه اهمیت میدهند با سپاسگذاری و قدردانی از احساسات پاک مردم فعلاً از مسافرت انصراف حاصل نمودند.

### **وزیر دربار شاهنشاهی - حسین علاء**

از ساعت سه بعد از ظهر ازدحام جمعیت در مقابل کاخ به حد اعلا میرسد، بطوری که عبور و مرور در خیابان کاخ بطور کلی قطع و اولین حادثه که منجر به تیراندازی گردید روی داد. بدین ترتیب:

ساعت سه و پنجاه دقیقه بعد از ظهر عده‌ای از متظاهرين از برابر کاخ عبور کرده و به عنوان استمداد [؟] به طرف منزل نخست وزیر حرکت میکنند ولی در ابتدای در شمالی کاخ مصادف با جلوگیری

مأمورین انتظامی شده و از طرف مأمورین به سوی جمعیت تیراندازی میشود و در نتیجه یک نفر به سختی مجروح میشود که بعداً اطلاع داده شد فوت نموده است و سه نفر دیگر نیز مجروح و جمعیت متفرق شدند و به این ترتیب اولین حادثه تظاهرات دیروز خاتمه یافت.

پس از وقوع حادثه مذکور آقای مهندس رضوی، نایب رئیس مجلس در منزل آیتالله کاشانی حضور یافته و جریان تظاهرات در برابر منزل نخست‌وزیر را به ایشان اطلاع میدهند و تقاضا مینمایند اعلامیه‌ای صادر نمایند تا از بروز هرج و مرج جلوگیری شود.

**بلافاصله از طرف آیتالله اعلامیه‌ای منتشر و به وسیله آقای هوسوی بدین شرح در برابر منزل نخست‌وزیر منتشر میشود:**  
 برادران عزیز: مسموع شد عده‌ای به در خانه جناب آقای دکتر مصدق حمله نموده‌اند، خواهشمند است متفرق شوید و از تعرض خودداری نمایید.

### بیانات هجدد شاه

ساعت چهار و نیم مجدداً جمعیت در برابر کاخ سلطنتی ازدحام نموده و تقاضا می‌نمایند بار دیگر شاه شخصاً نطقی ایراد نماید. در نتیجه شاه به پشت در ورودی کاخ آمده و بیاناتی به شرح زیر ایراد کردند:

همانطور که قبلاً به شما اطلاع دادم، منم مجبورم خواسته شما مردم ایران را قبول کنم. اگر شما نمیگذارید و مایل نیستید که من برای معالجه حرکت کنم منم بنا به میل شما از این مسافرت منصرف گردیده‌ام.

... عصر دیروز جلسه فوق‌العاده خصوصی مجلس شورای ملی تشکیل یافت تا به جریان رسیدگی نماید. ساعت ۹ بعد از ظهر نیز شاه به وسیله رادیو تهران پیامی خطاب به ملت ایران ایراد نمودند و طی آن انصراف خود را از مسافرت مجدداً به اطلاع عموم

رسانیدند و تقاضا نمودند عموم طبقات در حفظ نظم و آرامش کوشا باشند.

### ب - فعالیت‌های شاه دوستانه در واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

طرفداران آیت‌الله کاشانی که واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۲۸ را قیامی ملی میدانند، همواره به شرکت خود در آن تظاهرات افتخار کرده و هرگز آن را تکذیب ننموده‌اند و طرفداران همدق نیز که از آن واقعه به عنوان کودتا بر علیه دولت ملی وقت یاد مینمایند، با اعتراف به شرکت طرفداران آیت‌الله کاشانی در تظاهرات شاه‌دوستانه آن روز، آن را یک نمونه از اقدامات ضد ملی آیت‌الله کاشانی دانسته‌اند.

اما آنچه که هنوز بسیاری از مردم ایران از آن آگاهی ندارند این است که خمینی، یعنی همان حجت‌الاسلام روح‌الله موسوی، در تظاهرات روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در تهران، به صورت یک سردسته در میان طرفداران آیت‌الله کاشانی شرکت داشته و اداره تظاهرات و هم‌آهنگ کردن شعارهای آنان را عهده‌دار بوده است.

مطلب زیر هم که در این رابطه از صفحه ۸۱ کتاب:

**Hostage to Khomeini By Robert Dreyfuss**

از انتشارات:

**New Benjamin Franklin House  
Publishing Company - New York - 1980**

اقتباس و توسط نویسنده این سطور ترجمه شده است قابل توجه

میباشد:

... اما انقلاب واقعی بر علیه مصدق، تصمیمی است که قبلاً توسط رؤسای سازمانهای مخفی آمریکا، انگلستان و اسرائیل و هیئت‌های مدیره شرکتهای بزرگ نفتی بین‌المللی اتخاذ شده بود.

مختصر وجوه پرداختی توسط آنان بود که بودجه تشکیل گروههای تظاهرکننده را تأمین کرد و نیز این آیت‌الله کاشانی بود که این گروهها را بیرون فرستاد.

در حدود -/۵،۰۰۰ نفر و یا بیشتر شرکت‌کننده که فریاد **جاوید شاه** سر میدهند، یک ملای گمنام هم حضور دارد که **نامش روح‌الله خمینی میباشد.**

این یکی از شوخی‌های جالب توجه تاریخ است که مردی که مسئولیت سرنگونی شاه را در ۱۹۷۹ به عهده داشته، در ۲۵ سال پیش از آن خودش مأموری مزدور (Paid agent) در میان نیروهای شاه‌پرست بوده است...

### ج - میزان احترام و ارزش علمی و مذهبی خمینی در مقایسه با سایر اطرافیان معمم آیت‌الله کاشانی

چون **دکتر مظفر بقائی** چندین بار ضمن صحبت‌های خود در مورد گذشته خمینی و همکاری وی با آیت‌الله کاشانی، اظهار داشته بود که خمینی از نظر تقدم و تأخر در میان افراد معمم و روحانیونی که در اطراف آیت‌الله کاشانی بودند، نفر هفتم یا هشتم بشمار میرفته است، لذا روزی از وی در این مورد و نحوه این ارزشیابی پرسش نمودم و پاسخ **دکتر بقائی** به این نویسنده تقریباً به این مضمون بود:

'آیت‌الله کاشانی در سالن بزرگ مسجد خود، که آن را در محله پامناز نزدیک منزل خود ساخته بود، علاوه بر اقامه نمازهای یومیه به امامت خود، مراسم مربوط به اغلب جشنها و سوگواریهای مهم مذهبی و سیاسی را نیز برگزار میکرد.

من [دکتر بقائی] هم در اغلب این جشنها و مراسم، یا بنا به دعوت خود آیت‌الله و یا بنا به وظیفه سیاسی و ملی و گاهی هم به اکراه و اجبار شرکت میکردم.

رسم آیت‌الله گاشانی [که شاید در بین تمام روحانیون هم مرسوم باشد] این بود که نزدیک به در ورودی اصلی، پشت به دیوار و به نحوی مینشست که دست راست او به طرف داخل سالن قرار داشت و دیگرجائی برای کسی که بتواند در طرف چپ، یعنی بالادست، او بنشیند وجود نداشت.

مردم عادی، که معمولاً از درهای ورودی دیگر، به آن سالن راهنمایی میشدند با فاصله‌ای که بیش از یک متر بود، همگی رو به روی آیت‌الله می‌نشستند ولی افراد سرشناس و کسانی که از نظر آیت‌الله دارای ارزش و احترام بودند، یک یک پس از ورود در طرف راست آیت‌الله، یعنی پشت به دیوار و رو به مردم، قرار میگرفتند. اما ترتیب نشستن و قرار گرفتن آنان به میل خودشان نبود.

یعنی هر یک از این قبیل افراد با راهنمایی مستخدمانی که مأمور این کار بودند، از همان در ورودی که آیت‌الله در کنار آن نشسته بود وارد سالن میشدند و آیت‌الله پس از ورود هر یک به احترام وی و جهت احوالپرسی و خوش آمد گویی از جای خود بلند میشد و طبعاً تمام کسانی هم که در طرف راست آیت‌الله نشسته بودند، خواه نا خواه به تبعیت از وی از جای برمیخاستند و می‌ایستادند. در این زمان، آیت‌الله، با دست راست خود، تازه‌وارد را دعوت به نشستن در طرف راست خود مینموده، ولی این اشاره دست بی حساب و بی‌منظور صورت نمیگرفته است، بلکه به نقطه و محل معینی اشاره میشده و جایی را به تازه‌وارد نشان میداده که در فاصله او تا آیت‌الله افرادی محترمتر از تازه‌وارد (البته از نظر آیت‌الله) قرار داشتند ولی خود تازه‌وارد نسبت به سایر کسانی که در طرف دیگر او جای میگرفتند با ارزشتر و محترمتر محسوب میشده است.

عکسهائی که از این قبیل مراسم گرفته شده است، هم‌اکنون در خانواده آیت‌الله گاشانی و نزد بعضی دیگر از سایر کسانی که در آن مراسم حضور داشته‌اند، موجود میباشد و من [یعنی دکتر بقائی] هم تعدادی از آنها را، مریوط به مراسمی که خودم در آنها

شرکت داشتیم و در آنها در کنار **آیت‌الله کاشانی** نشستیم بودم در اختیار دارم. این عکسها را خود **آیت‌الله** چندی بعد از پایان مراسم مربوط به آنها برایم فرستاده است.

در بعضی از آن عکسها **خمینی** هم دیده میشود و شخص میتواند با مراجعه به آن عکسها و مقایسه آنها با یکدیگر (در مورد افرادی که در بعضی از عکسها حضور ندارند) دریابد که وی در بین اطرافیان **آیت‌الله کاشانی** نفر چندم به حساب می‌آمده است و چه افرادی بر او مقدم بوده‌اند؟ و اینکه من [دکتر بقائی]، **خمینی** را به عنوان نفر هفتم یا هشتم محسوب داشته‌ام این است که شش نفر بطور قطع (و در هر یک از عکسهائی که هستند) همیشه بالاتر از **خمینی** قرار دارند ولی نفر هفتم گاهی قبل از **خمینی** و گاهی هم بعد از وی نشسته است.

یکی از روحانیونی که در آن زمان در بین اطرافیان **آیت‌الله کاشانی**، مقدم بر **خمینی**، مینشسته، پدر زن وی به نام **حجت‌الاسلام میرزا محمد تقی ثقفی** بوده، که در همان محله پامنار سکونت داشته است. **حجت‌الاسلام ثقفی**، (متولد آذرماه ۱۲۷۴ - جمادی‌الثانی ۱۳۱۳) که فقط حدود ۵ سال از **خمینی** بزرگتر بوده، پس از انجام تحصیلات مقدماتی در تهران، برای ادامه تحصیلات مذهبی در سال ۱۳۰۲ ش. به اتفاق اعضای خانواده خود به قم رفته و تا سال ۱۳۰۹ ش. در آن شهر اقامت داشته و **خمینی** در سال ۱۳۰۸ ش. با دختر او به نام **خدیجه** ازدواج کرده است. وی، که در قم در زمره تقریرنویسان **آیت‌الله حائری** بوده، تقریرات نکاح از آن **آیت‌الله** را به چاپ رسانده و تألیفات دیگری هم داشته و بعلاوه اشعار، قصائد، مدایح و مراثی فراوانی در مورد اهل بیت **محمد بن عبدالله** سروده است و از همه بالاتر وی بر خلاف **خمینی** که از هیچکس اجازه اجتهاد نداشته، در همان مدت اقامت در قم موفق شده است که از

آیت‌الله عبدالکریم حائری و با خط خود این شخص، اجازهٔ اجتهاد دریافت کند.

با این ترتیب در مورد تقدم حجت‌الاسلام لقفی بر خمینی جای تردید وجود نداشته است.

در اینجا بد نیست که بطور معترضه این مطلب را نیز به استحضار خوانندگان گرامی برساند که حجت‌الاسلام لقفی، مانند بسیاری از روحانیون دیگر با قسمتی از پولهایی که با رنج و مشقت فراوان! و بسا زحمت و عرق ریزی! به دست آورده بود، در زمان حیات خود برای هر یک از فرزندان خود خانه‌ای خریداری کرده و آن را پس از مبلا ساختن و مجهز نمودن با اثاثه ضروری در اختیار هر یک از آنان قرار داده بود، که یکی از آنها هم، در همان محلهٔ پامناز سهم خدیجه خانم، همسر خمینی، شده است و این همان خانه‌ای می‌باشد که فادر فادرپور در مصاحبه با بنیاد مطالعات ایران به شرح زیر در مورد آن سخن گفته است:

... من سالهای دراز بوده و هست که با برادر خاتم آقای خمینی، دکتر رضا لقفی، دوستی قدیمی داشتیم و او از دوستان من بود که اتفاقاً از یکی دو سال پیش از ۱۳۴۲ با هم یک جلسات هفتگی داشتیم. البته منظور از جلسات هفتگی جلسات سیاسی نبود، دوره‌های دوستانه، و این دوره‌های دوستانه در منزلی در پامناز تشکیل میشد که این منزل در واقع منزلی بود که از سوی خانم آقای خمینی به عنوان جهاز متعلق میشد به خود آقای خمینی. و چون او معمولاً وقتی هم [به تهران] می‌آمد در آن خانه اقامت نمیکرد، بنا بر این ما هفته‌ای یک بار چند نفری بودیم که آنجا جمع میشدیم...

( ماهیانه پر - از انتشارات بنیاد فرهنگی پر - شماره ۱۷۱ - فروردین ۱۳۷۹

- صفحه ۳۶ - به نقل از تاریخ شفاهی، بنیاد مطالعات ایران )



باز هم در اینجا لازم به تذکر میدانم که اگر خمینی از چند سال قبل از اولین بازداشت و زندانی شدن خود، در سال ۱۳۴۱، سرگرمی‌های دیگری؟ در تهران داشته و در هنگام آمدن به این شهر در جای دیگری اقامت مینموده است، در دوران مبارزات مربوط به ملی شدن صنعت نفت، که در هر هفته چند روز در تهران بسر میبرد، در همین خانه سکونت میکرده است.

## ۴ - دوران کهنسالی از حدود ۶۰ سالگی به بعد

### فوت آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله کاشانی

در سال ۱۳۴۰ دو واقعه مهم، در ارتباط با وضع خمینی، روی داده و دو مانع بزرگ موجود در مقابل تندروی‌های سیاسی وی را از پیش پایش بر داشته و دست او را در انجام ماجراجویی‌های پرهیاهو و مخالفت‌آمیز با شاه و دولتهای وقت باز گذاشته است.

اولین واقعه فوت آیت‌الله بروجردی در تاریخ ۱۰ فروردین ( ۳۰ مارس ۱۹۶۱ ) و دومین آن فوت آیت‌الله کاشانی در تاریخ ۲۲ اسفند ( ۱۳ مارچ ۱۹۶۲ ) بود.

بطوری که میدانیم، آیت‌الله بروجردی، که به صورت مرجع بی‌رقیب تقلید شیعیان در آمده بود، با تندروی‌های بی‌ادبانه و اقدامات مخالفت‌آمیز علنی با شاه و دولت مخالفت میورزیده و از انجام آنها به

شدت جلوگیری میکرده و این روش با طبع سرکش و روحیهٔ ماجراجو و ناسازگار خمینی در تضاد بوده است.

در زمان آیت‌الله بروجردی، خمینی به همراه چند نفر از همفکران خود، موافقت آیت‌الله بروجردی را با انجام اقداماتی که آنها را اصلاحات در حوزه میدانسته، جلب کرده بوده ولی بعداً آن آیت‌الله متوجه معایب آن اقدامات شده و انجام آنها را به مصلحت ندانسته است.

متعاقب خودداری آیت‌الله بروجردی از انجام اقدامات پیشنهادی خمینی و دیگران، این افراد با آیت‌الله مخالف شده‌اند ولی چون هیچکدامشان از ترس مردم جرئت مخالفت علنی با او را نداشته‌اند، به ناچار به انزوا و گوشه‌نشینی روی آورده‌اند.

**علی دوانی** در این مورد چنین نوشته است:

**گوشه‌گیری امام خمینی قدس سره** - بعد از این ماجرا [مخالفت آیت‌الله بروجردی با اصلاحات پیشنهادی خمینی و دیگران] امام خمینی هم لب فرو بست و گوشه‌گیری انتخاب کرد. اگر درسی میگفت در خانه بود و اگر در جایی مجلسی بود کمتر شرکت میکرد.

در بیرون هم کمتر کسی ایشان را میدید. به عبارت دیگر آن همه شور و احساسات یکباره فروکش نمود.

معمولاً ایشان با چند تن از دوستانش... غروب می‌آمدند به مقبرهٔ آیت‌الله شهید حاج شیخ فضل‌الله نوری و همینکه اذان مغرب گفته میشد، نماز مغرب را به انفراد می‌خواندند و حدود بیست دقیقه گفتگو میکردند که شنیدم احوالپرسی و اوضاع روز بوده و سپس امام از همان در مقبره خداحافظی میکرد و تنها و بعضی اوقات با فرزندش مرحوم حاج آقا مصطفی راهی منزل میشدند. شبهای جمعه هم به حرم می‌آمدند و پس از زیارت به خانه می‌رفتند...

(زندگانی زعمیم بزرگ عالم تشیع آیت‌الله بروجردی - تألیف علی دوانی -

چاپ دوم - ۱۳۷۱ - نشر مطهر - صفحات ۳۱۲/۱۳)

آیت‌الله حسینعلی منتظری در مورد تعیین مرجعیت تقلید، بعد از فوت آیت‌الله بروجردی چنین گفته است:

**تعدد مرجعیت پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی - پس از**

درگذشت آیت‌الله بروجردی مرجعیت از حالت تمرکز خود خارج شد و میان چند نفر از علماء پخش گردید در آن زمان کسانی که در قم مطرح بودند آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله مرعشی نجفی بودند ولی بسیاری از خواص به آیت‌الله خمینی نظر داشتند. ما نظرم‌ان به مرجعیت ایشان بود. رساله توضیح‌المسائل و حاشیه عروه ایشان هنوز چاپ نشده بود و ایشان ابا داشت از اینکه رساله‌شان چاپ شود.

یادم هست در همان وقت من رفتم منزل آقای گلپایگانی. منزل ایشان در بازارچه بود. مردم زیادی آنجا اجتماع کرده بودند و ایشان را با دستجات زیادی آوردند برای فاتحه آیت‌الله بروجردی. کوچه‌ها پر از جمعیت بود و با تشریفات و اسکورت ایشان را آوردند در مجلس.

ولی شب همان روز من رفته بودم منزل آیت‌الله خمینی. نماز مغرب و عشاء را با ایشان خواندم و حدود یکساعت و نیم نشستیم با ایشان درد دل کردیم و راجع به فوت آیت‌الله بروجردی و مسائل آن روز با ایشان صحبت کردیم حتی یک خفر نیاهد آنجا هر چیزی که من راجع به مرجعیت با ایشان صحبت میکردم و اینکه چه کسی برای این موضوع مناسب است. مثلاً نظر ایشان را راجع به آیت‌الله حکیم پرسیدم ایشان گفتند من آیت‌الله حکیم را ندیده‌ام ولی اگر آیت‌الله حکیم فقط همین مستمسک (العروه الوثقی) باشد، چیز مهمی نیست. به نظر ایشان مستمسک خیلی مهم نمی‌آمد! ...

( خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری - شرکت کتاب - صفحه ۹۲ )

به موجب رسمی که در حوزه‌های مذهبی معمول است، در هر زمان که یک مرجع تقلید وفات می‌یابد، اجتماع مقلدان مرجع متوفی و

سایر مردم در خانه **آیت‌الله** دیگری که کاندیدای مرجعیت می‌باشد، به منزله نوعی بیعت با وی بشمار می‌رود و مهمترین نشانه‌ای است که مردم او را اعلم و اعدل تشخیص داده و به عنوان مرجع تقلید خود انتخاب کرده‌اند. در متن بالا، این اعتراف **آیت‌الله منتظری** جالب توجه می‌باشد که وی در صبح روز بعد از فوت **آیت‌الله بروجردی**، ابتدا در مراسم انتخاب **آیت‌الله گلپایگانی** به عنوان مرجع تقلید جدید، در منزل وی شرکت، و در حقیقت با آن آیت‌الله بیعت، کرده ولی بعد، در شب آن روز، صرفاً برای دیدار از خمینی و مذاکره با وی راجع به فوت **آیت‌الله بروجردی** و مسائل روز به نزد خمینی رفته است.

با وجود این در همان متن می‌بینیم که **آیت‌الله منتظری** گفته است: "بسیاری از خواص به **آیت‌الله خمینی** نظر داشتند." و ما میدانیم که منظور او از خواص همان چند نفری می‌باشند که از معاشران، دوستان نزدیک و یا شاگردان خمینی بوده‌اند که هیچکدامشان هم حتی یک نفر، آری حتی یک نفر به منزل خمینی، مراجعه نکرده‌است.

با این حال، به جرئت میتوان گفت که وفات **آیت‌الله بروجردی** برای خمینی موهبتی بزرگ محسوب می‌شده است.

اما بعد از وفات **آیت‌الله بروجردی** هنوز یک مشکل بزرگ دیگر در مقابل خمینی وجود داشته و آن **آیت‌الله کاشانی** بوده که خمینی، نیز خود را در زمره پیروان و ارادتمندان وی به حساب می‌آورده است.

در آن زمان، همانطور که **آیت‌الله بروجردی** مرجع بی‌رقیب تقلید شیعیان به شمار می‌رفته، **آیت‌الله کاشانی** نیز بزرگترین و مشهورترین فرد روحانی بوده که به سیاست روی آورده بوده و مریدان و پیروان فراوانی در بین مسجدیها و مذهبی‌ها داشته است.

خمینی، در آغاز، جهت مبارزه مستقل خود، به حمایت همبن پیروان و مریدان نیاز داشته، که گوششان به دهان آیت‌الله کاشانی دوخته بوده و تا پایان حیات آن آیت‌الله کمتر این امکان وجود داشته است که کسی از بین مریدان وی بتواند قدم علم کند و به صورت یکی از رقیبان او در آید.

با توجه به این مراتب، سال ۱۳۴۱ در حالی آغاز گردیده که این دو مانع بزرگ، دیگر در مقابل خمینی، وجود نداشته و او بدون آقا بالاسر، با خیال راحت میتواند است به هر نحو که بخواهد اقدام نماید، البته نه به عنوان مرجع تقلید شیعیان که هیچکس وی را در آن مقام قبول نداشته - بلکه به عنوان یک روحانی سیاسی مبارز و به منظور تهیه مقدماتی که شاید نهایتاً به احراز مقامی نظیر آیت‌الله کاشانی ختم گردد.

## مجتهد نبودن خمینی

### الف - نداشتن معلومات لازم

#### مقدمه:

#### لزوم تسلط به زبان عربی برای هر مجتهد

دین اسلام دینی است عربی و کتاب دینی اسلام، یعنی قرآن، نیز به زبان عربی نوشته شده است و تمام منابع مهم و اولیه دین اسلام همگی به زبان عربی میباشند. به اینجهت هیچکس نمیتواند بدون تسلط به زبان عربی ادعای اجتهاد در این دین را بنماید.

در لغت نامه دهخدا، ضمن تعریف کلمه **مجتهد** چنین نوشته شده است:

**\* مقدمات اجتهاد - علم عربیتست، معانی و بیان، منطق، علم**

درایه الحدیث، اصول و کتب فقهیه استدلالیه، اخبار و آیات مربوط به احکام است که سرانجام موجب حصول ملکه شود که بتواند ردالفروع علی الاصول کرده و مسائل را دریابد.\*

آری وقتی که **\* علم عربیت \*** یعنی زبان عربی اولین درس برای هر

طلبة علوم دینی در نظر گرفته شده است، پس کسی که به زبان عربی مسلط نباشد و نتواند به این زبان مکالمه نماید و مکتوباتی را که به این زبان میباید بخواند و بفهمد، نمیتواند ادعا کند که:

\* به علم کتاب و وجوه معانی آن و علم سنت و طرق و متون و وجوه معانی آن احاطه دارد و در قیاس دارای اصابت رأی میباشد.

با توجه به مراتب بالا، پیشوایان مذهب تشیع، و یا به اصطلاح خودشان علمای اسلام، همگی بر این اعتقاد هستند که زبان عربی به منزله الفبای روحانیت بشمار میرود. یعنی لزوم یادگیری این زبان برای طلاب علوم دینی در مراکز مذهبی مانند یادگیری چهار عمل اصلی برای دانش‌آموزی است که نهایتاً قصد دریافت مدرک دیپلم یا لیسانس در علوم ریاضی را دارد

### ندانستن زبان عربی توسط خمینی

در آخرین هفته‌های عمر رژیم پادشاهی، و مقارن با همان ایامی که بسیاری از مردم تصویر نامیمون خمینی را در ماه میدیدند و یک تار مو از ریش او را در داخل هر قرآنی که در اختیار داشتند در محل سوره یس (یاسین) مشاهده میکردند! انواع صفات نیک و خصوصیات عالی راجع به خمینی نیز در میان مردم ایران دهان به دهان میگشت، مثلاً اکثر مردم بر این اعتقاد بودند که وی میتواند به ۸ زبان زنده دنیا، مانند زبان مادری خود، تکلم نماید، اما هنوز پیش از چند روز از پیروزی انقلاب نگذشته بود که مردم ایران دریافتند که حضرت خمینی، با اینکه در حدود پانزده سال پیش از آن در عراق بسر میرده، باز هم نه قادر است که به زبان عربی صحبت کند و نه میتواند آن زبان را بفهمد.

این امر زمانی اتفاق افتاد که پاسو عرفات در ساعت ۵ بعد از ظهر روز شنبه ۲۸ بهمن ۱۳۵۷ برای دریافت مزد خدماتی که فلسطینی‌ها در

جهت پیروزی انقلاب شوم اسلامی انجام داده بودند به تهران وارد شد و مستقیماً به حضور حضور خمینی شرفیاب گردید. در این ملاقات و ملاقاتهای بعدی، که بعضی از آنها مستقیماً از تلویزیون ایران پخش گردید، همواره یک نفر مترجم حضور داشت و بعد از هر دفعه که یاسر عرفات به سخن گفتن میپرداخت، حتی زمانی که سخن عرفات در یک یا دو کلمه خلاصه میشد، تمام ژستها، حرکات و نگاههای خمینی به یاسر عرفات و مترجم همگی مؤید این مطلب بود که وی زبان عربی نمی‌فهمد. به عبارت دیگر مردم ایران از چشم دوختن خمینی به دهان مترجم دریافتند که خمینی از آن سخنان، هیچ نفهمیده و نیز از پاسخهای خمینی به عرفات که همگی به زبان فارسی بود، متوجه شدند که وی قادر به سخن‌گویی به زبان عربی هم نمیباشد.

روزنامه اطلاعات مورخ یکشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ در صفحه ۱۰ به منظور توجیه این امر در کنار یکی از عکسهای ملاقات خمینی و عرفات چنین نوشته است:

امام خمینی با آنکه به زبان عربی تسلط کامل دارد و به این زبان کتابهایی نیز نوشته است، اما برای اینکه ملیت ایرانی زنده و پایدار باشد، گفت و گوهایی خود با یاسر عرفات را به زبان فارسی ادامه داد.

واقعاً آیا دروغی از این بالاتر در مورد خمینی میشد گفت؟

**خمینی وعلاقه به زنده نگهداشتن زبان فارسی و ملیت ایرانی!**

عده‌ای هم گمان کردند که شاید خمینی با زبان عربی به لهجه فلسطینی آشنائی نداشته است ولی همینکه چند مرتبه از زبان خود خمینی در چند مصاحبه شنیدند که وی در روزهای آخر توقف خود در عراق، نامه‌های ماشینی شده واصله از "سازمان امن عراق" در مورد منع فعالیت‌های



سیاسی‌اش در آن کشور را به **سید محمود دعائی** داده بوده است تا برایش ترجمه نماید، و بعداً نیز آگاهی یافتند که **دعائی** نه تنها در آن روزها بلکه در تمام مدتی که **خمینی** به صورت تبعید در نجف بسر میبرده، در مواقع لازم به عنوان مترجم زبان عربی در خدمت او بوده و نیز کلیه نامه‌هایی را که به این زبان از مقامات دولتی عراق و سایر افراد و سازمانهای این کشور و یا سایر کشورهای عربی برای **خمینی** میرسیده برای وی ترجمه و پاسخ آنها را تهیه میکرده است، دیگر در مورد بی‌اطلاعی وی از زبان عربی تردیدی برایشان باقی نماند، زیرا نامهٔ واصله از "**سازمان امن عراق**" ماشین‌شده و خوش‌خط بوده و مأموران دولتی آن کشور نیز عربی را با لهجهٔ عراقی صحبت میکرده‌اند.

در اینجا بد نیست که بطور نمونه به یکی از چند اعتراف **خمینی** در این مورد، که آن را ضمن شرح آخرین روزهای توقف خود در عراق بعمل آورده است، توجه فرمائید:

... کم کم از بغداد یک وقت رئیس امن [سازمان امنیت] آمد، او آدم ملایمی بود و صحبت‌هایش هم همه تعارف بود و اینکه شما هر کاری بخواهید بکنید مانعی ندارد و هر عملی انجام بدهید مانعی ندارد و فلان. ایشان رفت و بعد از چند روز یک نفری دیگری آمد که گفتند او مقدم است بر آن رئیس امن، ایشان به طور رسمی به ما گفت که ما چون یک معاهداتی، تعهداتی با دولت ایران داریم، از این جهت نمی‌توانیم تحمل کنیم که شما اینجا فعالیت میکنید ... من به او گفتم که این یک تکلیف شرعی است که به من متوجه است، من هم اعلامیه مینویسم و هم در موقعش در منبر صحبت میکنم و هم نوار پر میکنم و به ایران میفرستم و این تکلیف شرعی من است، شما هم تکلیفی دارید عمل کنید ... گفتم که من (در صورتی که هیچ در ذهن من این نبوده، آنوقت هم نبود) من میروم خارج، من میروم پاریس که مملکتی [؟] است که آن دیگر وابسته به ایران و مستعمرهٔ ایران نیست. البته ناراحت شد، اما حرفی

نزد. بعد آفای دعائی هم بودند آنجا برای ترجمه ، آفای دعائی  
 که الآن سفیر هستند... ( حکایت‌های تلخ و شیرین - جلد اول -  
 گردآورنده و تنظیم: مساجد شش‌گانه‌ی جنوب تهران - ناشر: مؤسسه‌ی  
 فرهنگی قدر ولایت - چاپ: سهند - تابستان ۱۳۷۴ - صفحات ۵۳ و ۵۴ )

## ب - نداشتن اجازه اجتهاد

معمولاً هر مجتهد از سوی یکی از مراجع تقلید و یا یکی از  
 مجتهدین بزرگ وقت دارای اجازه اجتهاد میباشد ولی این امکان هم وجود  
 دارد که یک نفر با مطالعات، تحقیقات و بررسیهای شخصی خود به  
 مرحله‌ای برسد که از سوی بسیاری از روحانیون دیگر، به عنوان مجتهد  
 مورد احترام و قبول قرار گیرد و حتی ممکن است چنین مجتهد بی‌جوای  
 از سوی مردم به عنوان مرجع تقلید نیز پذیرفته شود.  
 اما بطوری که به زودی خواهیم دید، خمینی از هیچ یک از  
 مجتهدان سابق دارای اجازه اجتهاد نبوده است.

## ج - نداشتن مقبولیت

هرگاه به صورت توری از یک فرد شیعه مذهب بسیار مطلع و  
 کاملاً مومن سؤال شود که:  
 در هر عصر و زمانه چگونه شیعیان جهان میتوانند از جامع‌الشرایط  
 بودن یک مجتهد و نیز از اعلی‌ت و عدلیت وی آگاهی یابند و وی را  
 به عنوان مرجع تقلید جدید خود برگزینند؟  
 پاسخ وی قریب به این مضمون خواهد بود که: